

رساله

# فطرت

سُورَةُ الرَّؤْفِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ  
عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِن  
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

آیت اللہ سید رضا حسینی نسب



# فطرت

یکی از مهمترین معیارهای شناخت حق از باطل، فطرت پاک و اصیل انسان است. در اینجا به منظور روشن شدن معانی لغوی، اصطلاحی، قرآنی و روایی فطرت، به بررسی ابعاد مختلف این ودیعه الهی می پردازیم.

در ادامه بحث، نقش ارزشمند فطرت در استنباط احکام شرعی حقیقی را نیز، از نظر گرامی شما می گذرانیم.

## معنای لغوی فطرت

فطرت در علم لغت عربی، آیات قرآن شریف و روایات اسلامی به معانی مختلفی مانند آغاز کردن، شکافتن، ظهور، آفرینش، سلامت طبع، ابداع و ایجاد برای نخستین

بار، عهد الهی در عالم ذرّ، استعداد قبول حق، و امثال آنها آمده است.

## معنای اصطلاحی فطرت

از دیدگاه ما، فطرت، اشاره است به نوع آفرینش انسان بر اساس مواهب بشری و نیروهای ربّانی در دو بُعد بینش و گرایش که در نهاد انسان بما هو انسان، در راستای هدایت تکوینی آدمی، تعبیه شده است.

حدیث معروف رسول گرامی اسلام که می فرماید: "کلّ مولود یولد علی الفطرة"، یعنی: "هر نوزادی بر اساس فطرت آفریده می شود"، به این حقیقت اشاره دارد.

کلمه "فطره" بر وزن "فعله" به کسر فاء، برای بیان نوع و حالت است، و در اینجا، به نوع سرشت ویژه آدمی و آفرینش نهادین انسان اشاره دارد و اینکه بشر در خلقت

خویش، به نحو خاصی آفریده شده است که ویژگی های یادشده را بصورت ذاتی در درون خود دارد.

ویژگی های نهادینه شده در خلقت انسان، بر دو نوع است:

1. ویژگی های معرفتی خردمندانه مانند استعداد شناخت حق

از باطل، خوبی از بدی، و عدالت از ظلم.

2. ویژگی های گرایشی، یعنی حکم به بایدها و نبایدهای

فطری، مانند لزوم تحقق آزادی و عدالت اجتماعی، و نفی ستم و تبعیض نژادی.

## سخن لغت شناسان

ابن اثیر در کتاب "النهاية" در توضیح معنای حدیث نبوی

"كلّ مولود یولد علی الفطرة" چنین می گوید:

"الفطر: الابتداء و الاختراع. و الفطرة: الحالة منه كالجلسة و الركبة. و المعنى أنه يولد على الجبلة و الطبع المتهيء لقبول الدين".

يعنى: كلمه "فطر" به معنای آغاز و نو آوری است. و "الفطرة" برای بیان حالت آن است. مانند جلسه و ركبة. این بدین معناست که انسان بر اساس سرشت و طبیعتی آفریده شده است که آمادگی قبول آئین الهی را دارد.

راغب اصفهانی در کتات "المفردات" چنین می گوید:

"فطر الله الخلق، و هو ايجاده الشيء و ابداعه على هيئة مترشحة لفعل من الأفعال".

یعنی: آفرینش بر اساس فطرت یعنی اینکه خداوند موجودی را ایجاد و ابداع کرده است، بر اساس هیأتی که آمادگی و استعداد قبول فعلی از افعال را دارد.

## فطرت در قرآن

مشتقاتی که از ماده "ف ط ر" گرفته شده اند در آیات متعددی از قرآن به معانی لغوی که در اول این نوشتار بیان گردید یافت می شوند، اما واژه فطرت به معنای اصطلاحی که توضیح داده شد، در آیه شریفه ذیل، آمده است:

"فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ". (سوره روم، آیه 30).

یعنی: پس با حق جویی به سوی آئین الهی روی آورد، همان فطرتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خداوند غیر قابل تبدیل و تغییر است، این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی دانند.

بنا بر این، فطرت، امری اکتسابی نیست، بلکه ودیعه ای الهی است که به منظور هدایت تکوینی در صلب وجود انسان نهفته است. این نیروی هدایتی تکوینی، فقط با هدایت تشریحی واقعی تطابق دارد، و القائات نادرست و غیر حقیقی را، چه در مقام شناخت و چه در مقام گرایش، مردود می شمارد.

کلمه "حنیف" در آیه یادشده نیز، که به معنای نهادی است که در ذات و سرشت خود، متمایل به حقانیت و حقیقت می باشد، بر این سخن گواهی می دهد.

بر اساس آنچه بیان شد، نشانه درستی و حقانیت یک دیدگاه و یا حکم، منطبق بودن آن با فطرت است؛ و علامت نادرستی و بطلان آن، عدم انطباق با فطرت اصیل انسان می باشد.



فطرت مانند شاقولی است که تشخیص خوبی از بدی، حق از باطل، و عدالت از ظلم، در راستای آن معلوم می‌گردد، و مانند ترازو و میزانی است که هماهنگی یا ناهماهنگی یک احساس و گرایش با بایدها و نبایدهای واقعی، در پرتو آن ثابت می‌شود.

هدایت تشریحی الهی با هدایت تکوینی فطری مانند دو همزاد هستند که با هم انطباق کامل دارند. بنا بر این، معیار اساسی برای شناخت تشریح حقیقی الهی، تطابق آن با فطرت پاک انسانی است.

## عمومیّت فطرت نسبت به همه انسان ها

نکته مهمی دیگری که در آیه مذکور نهفته است، عمومیّت و شمول مقتضیات فطرت نسبت به همه انسان هاست، و اختصاص به فرد یا گروه خاصی ندارد.

واژه "الناس" در آیه یادشده که جمع با الف و لام است و دلالت بر عموم می کند، شاهی بر این سخن است.

بر این اساس، امام صادق (ع) در حدیثی که شیخ کلینی و شیخ صدوق روایت کرده اند، چنین می فرماید:

"إن الله عزوجل خلق الناس کلهم علی الفطرة التي فطرهم علیها".

یعنی: خدای عزّ و جلّ، همه انسان ها را بر اساس همان فطرتی که آنان را بر اساس آن ابداع فرموده، آفریده است.

## فطرت در روایات اسلامی

با بررسی روایات اسلامی در این زمینه معلوم می گردد که برخی از احادیث به معانی لغوی، و بعضی دیگر به معنای اصطلاحی، و گروه سوم از روایات به نمونه هایی از

مقتضیات فطرت اشاره دارند. برخی از روایات مذکور را از

نظر گرامی شما می گذرانیم:

1. پیامبر بزرگ اسلام می فرماید:

"كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّىٰ يَكُونَ أَبَوَاهُ هُمَا اللَّذَانِ

يَهُودَانِهِ وَيُنصِرَانِهِ".

یعنی: هر نوزادی بر مبنای فطرت متولد می شود، مگر

این که پدر و مادرش او را به آئین یهود یا نصرانیت درآورند.

(غوالی اللئالی، جلد 3).

2. زراره از امام صادق علیه السلام از معنای کلمه حنیف در

آیه "حنفاء لله" سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود:

"هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ قَالَ:

فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ". (بحار الأنوار، جلد 3، کتاب

التوحيد).

یعنی: این امر اشاره به فطرتی است که خداوند همه انسانها را بر اساس آن آفریده است و در آن تغییری نیست. سپس فرمود: خداوند سرشت انسان ها را بر اساس معرفت و شناخت، آفریده است.

3. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

"ما من نفس تولد الاّ علی الفطرة". (کنز العمال، جلد 4).

یعنی: هیچ نفس (انسان) که متولّد می شود نیست، مگر اینکه بر اساس فطرت آفریده می شود.

4. امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

"الحمد لله الذي ألهم عباده حمده و فاطرهم على معرفة

ربوبيته". (اصول کافی، جلد 1).

یعنی: سپاس، سزاوار خداوندی است که ستایش خود را به بندگانش الهام فرمود، و آنان را بر معرفت ربوبیت خودش آفرید.

5. امام رضا علیه السلام می فرمایند:

"بالفطرة تثبت حجته". (کتاب التوحید شیخ صدوق).

یعنی: با فطرت، حجّت الهی ثابت می گردد.

6. امام باقر علیه السلام در حدیثی دیگر که شیخ صدوق

روایت نموده است می فرمایند:

"فطرهم علی التوحید عند الميثاق علی معرفته أنه ربهم".

یعنی: خداوند انسان ها را بر اساس توحید ابداع فرموده

است، هنگامی که از آنان بر معرفت خود عهد و پیمان

گرفت که او پروردگار آنان است.

این حدیث امام باقر علیه السلام، اشاره به آیه "ذّر" است

که در قرآن مجید به این شرح آمده است:

"وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ". (سوره اعراف، آیه 172).

یعنی: به یاد آور زمانی را که پروردگار تو، از پشت بنی آدم، فرزندان‌شان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت. فرمود: آیا پروردگارتان نیستم؟! گفتند: آری، شهادت می‌دهیم، تا این‌که در روز قیامت نتوانید بگویید: ما از این امر غافل بودیم.

7. در حدیثی از رسول گرامی اسلام، چنین آمده است:

"الْبِرُّ مَا سَكَنَتْ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَاطْمَأَنَّ إِلَيْهِ الْقَلْبُ، وَالْإِثْمُ مَا لَمْ تَسْكُنْ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَلَمْ يَطْمَأَنَّ إِلَيْهِ الْقَلْبُ". (مسند احمد ابن حنبل، جلد 4).

یعنی: خوبی آن است که نفس انسان از آن احساس آرامش کند و قلب آدمی به اطمینان برسد. و گناه آن است که

نفس انسان از آن آرامش نیابد و قلب او نیز به اطمینان  
نرسد.

8. امام علی (علیه السلام) در باره عقل فطری، به نقل از

رسول گرامی اسلام چنین می فرماید:

"فیقع فی قلب هذا الانسان نور، فیفهم الفریضة و

السنة، و الجید و الردیء، ألا و مثل العقل فی القلب کمثل

السراج فی وسط البیت". (اصول کافی جلد 1).

یعنی: در قلب انسان، نوری قرار می گیرد که در پرتو آن،

فریضه و سنّت را می فهمد، و خوبی را از بدی تشخیص

می دهد. آگاه باشید! مَثَل عقل در قلب، مانند چراغ است

در میان خانه.

## نتیجه

در پرتو آنچه بیان شد معلوم می گردد که فطرت در اصطلاح قرآنی و روایی، مجموعه ویژگی های انسانی و حقایق ربّانی در دو بُعد بینش و گرایش است که در نهاد انسان بما هو انسان، در راستای هدایت تکوینی آدمی، تعبیه شده است.

همچنین، نشانه درستی و حقانیت یک موضوع، منطبق بودن آن با فطرت است؛ و علامت نادرستی و بطلان آن، عدم انطباق با فطرت می باشد. تشخیص خوبی از بدی، حق از باطل، و عدالت از ظلم، در راستای فطرت معلوم می گردد، و هماهنگی یا ناهماهنگی یک احساس و گرایش با باید‌ها و نباید‌های واقعی، در پرتو فطرت به اثبات می رسد.



بنا بر این، اگر حکمی به عنوان حکم شرعی توسط فقیهی بیان شده است که با معیارهای فطری انسانی و الهی ناسازگار است، معلوم می‌گردد که آن حکم، از سرچشمه حقیقی شریعت و منابع صحیح آن، استنباط نشده، و آن فقیه، بر مبنای حدیثی نادرست یا برداشتی ناصحیح نسبت به آیه یا روایتی، حکم یادشده را بر خلاف فطرت الهی انسان، صادر کرده است.

در اینجا به بیان چند نمونه از این احکام اشاره می‌کنیم:

## مثال اول:

گروه اندکی از فقها و مفسران، دشنام و فحاشی را نسبت به کسانی که به نظر آنان منحرف هستند، تجویز کرده‌اند و حتی جواز این عمل ناپسند را به قرآن هم نسبت داده‌اند.

این گروه ، آیه 13 در سوره قلم را شاهی بر مدّعی خود دانسته اند که در توصیف شخص تکذیب کننده و منکر حق چنین می فرماید:

"عُتِلَّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ".

یعنی: با این همه، خشن و بی ریشه است.

گروه یادشده، در بیان معنای "زَنِيمٌ"، آن را به معنای حرامزاده یا ولد الزنا تفسیر کرده اند. در حالی که بسیاری از دانشمندان علم لغت و مفسّران قرآن کریم، این کلمه را به معنای "بی ریشه" (یعنی بی پایه و بی اساس) یا بیگانه دانسته اند.

سؤالی که مطرح می شود این است که آیا می توان فردی را که مخالف اعتقادات ما هست و عقائد ما را به ناحق تکذیب می کند، به عنوان زنا زاده معرفی کرد و او را دشنام داد؟

روشن است که نسبت زنازاده بودن به یک فرد، بدون علم یقینی به حقیقت امر در نسب و ولادت آن فرد، مصداق بهتان و اتهام دروغین است.

با مراجعه به فطرت پاک انسانی که مراعات اخلاق اسلامی و ادب انسانی را ضروری می‌شمارد، و ارتکاب کذب و بهتان ثابت نشده را ناروا می‌داند، معلوم می‌گردد که یک فرد مؤمن و یک انسان فرهیخته، هرگز نباید مرتکب گناه بزرگی چون فحاشی و بهتان زدن و نسبت دادن اتهام ناروا به دیگران شود.

امام رضا علیه السلام در باره خلق و خوی نادرستی که هرگز در سرشت مؤمنان یافت نمی‌شود، چنین می‌فرماید:

**"يجبل المؤمن على كلّ طبيعة الا الخيانة والكذب".** (بحار الأنوار، جلد 75).

یعنی: ممکن است فرد با ایمان به طبایع گوناگون سرشته شود، مگر خیانت و دروغ.

بنا بر این، ترجمه نادرست کلمه "زنیم" به معنای "زنازاده" که متضمّن فحّاشی و دشنام است، بر خلاف فطرت و سرشت الهی انسان است، و روشن است که هرگز خداوند بزرگ، چنین گناهی را برای اهل ایمان تجویز نمی فرماید.

بر اساس آنچه بیان شد معلوم می گردد که واژه "زنیم"، همانگونه که بزرگان علم لغت عربی گفته اند، به معنای "بی ریشه" و "بی پایه و اساس"، و یا "بیگانه" می باشد.

شاهد این سخن، کلام وحی الهی در سوره مبارکه انعام، آیه شماره 108 است که چنین می فرماید:

"وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ".

یعنی: به کسانی که غیر از خدا را فرا می خوانند فحش ندهید، زیرا آنان نیز خدا را از روی عداوت و بدون آگاهی، دشنام خواهند داد.

در این آیه شریفه، هرگونه فحّاشی حتی به مشرکان و مخالفان اسلام ممنوع گردیده است، دلیل آن هم بیان شده است. زیرا در صورت دشنام به مخالفان، آنان نیز به

مقدّسات اسلام، دشنام خواهند داد و موجب هتك حرمتهاي الهی خواهند شد.

پیامبر گرامی اسلام نیز می فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَحَّاشٍ بَدِيءٍ قَلِيلٍ الْحَيَاءِ ، لَا يَبَالِي بِمَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ فِيهِ". (وسائل الشيعة، جلد 11، الباب 72 من أبواب جهاد النفس ، الحديث 2).

یعنی: خداوند ، بهشت را بر هر فرد دشنام دهنده و بد دهن و کم حیا، حرام کرده است، آنکه نسبت به آنچه می گوید و آنچه به او می گویند بی تفاوت است.

رسول خدا در حدیثی دیگر، چنین می فرماید:

"من علامات شرك الشيطان الذي لا شك فيه أن يكون فحّاشاً لا يبالي بما قال ولا ما قيل فيه". (وسائل الشيعة، جلد 11، الباب 71 من أبواب جهاد النفس ، الحديث 1).

یعنی: از نشانه های شراکت با شیطان که تردیدی در آن نیست این است که فحّاش باشد و در باره آنچه می گوید و آنچه به او می گویند بی تفاوت و لأبالی باشد.

امام علی علیه السلام نیز، به افرادی که به دشمنان آن حضرت و پیروان معاویه ناسزا می گفتند، فرمود:

"إِنِّي أكره لكم أن تكونوا سبّايين. ولكنكم لو وصفتهم أعمالهم و ذكرتم حالهم كان اصوبَ في القول و أبلغ في العذر. وقلتم مكان سبكم ايّاهم: اللهم احقن دماننا و دمانهم و أصلح ذات بيننا و بينهم و اهدهم من ضلالهم حتى يعرف الحق من جهله، و يرعوى عن الغي و العدوان من لهج به. (نهج البلاغة).

یعنی: من دوست ندارم که شما از دشنام دهندگان باشید و لكن اگر اعمال ایشان را وصف نمایید و حالشان را بیان

کنید، گفتار شما درست تر و عذر شما رساتر است. کاش  
 به جای فحاشی و دشنام دادن، می‌گفتید: خداوندا خونهای  
 ما و ایشان را از ریختن شدن حفظ کن، و میان ما و ایشان  
 را اصلاح فرما، و آنان را از گمراهی‌شان نجات بده و هدایت  
 کن، تا کسانی که نسبت به حق آگاهی ندارند آن را  
 بشناسند، و کسانی که همراه با گمراهی و تجاوز هستند، از  
 ضلالت فاصله بگیرند.

در پرتو آیه شریفه قرآن و روایات صحیح و معتبر اسلامی  
 معلوم می‌گردد که خداوند بزرگ و رسول خدا (ص) و امیر  
 مؤمنان (ع) با صراحت و روشنی، درستی قضاوت فطرت در  
 مردود دانستن و نپذیرفتن هرگونه دشنام و فحاشی را بیان  
 می‌فرمایند، و جای هیچگونه شک و تردیدی در این زمینه  
 باقی نماند.

سخن مفسّرانی که تخصص آنان ریشه یابی لغات عربی است نیز، معنای حقیقی "زنیم" را روشن می سازد.

به عنوان مثال، عبدالرحمن السعدی در تفسیر خود به عنوان "تیسیر الکریم الرحمن"، کلمه "زنیم" را به معنای فرد بی پایه و اساسی که خلق و خوی ناپسند دارد، می داند و در بیان ریشه کلمه "زنیم" چنین می گوید:

"يقال في اللغة العربية له زنمة أي أن له علامة في الشر يعرف بها".

یعنی: در لغت عربی، گفته می شود: فلان شخص "زنمة" دارد، یعنی یک بدی دارد که با آن شناخته می شود.

بنا بر این، ریشه کلمه "زنیم" که "زنمة" است، به معنای بدی است، نه به معنا زنازاده بودن که فحش و دشنام است.



محمد بن جریر طبری نیز در کتاب تفسیر خود به نام "جامع  
البیان" ، کلمه "زنیم" را به معنای بیگانه از گروه می داند و  
چنین می گوید:

"الزنیم عند العرب هو الملقق بالقوم ولیس منهم".

یعنی: زنیم در نزد عرب، به شخصی گفته می شود که خود  
را به گروهی نسبت می دهد ولی از آنان نیست.

بر اساس آنچه بیان شد معلوم می گردد که ترجمه کلمه  
"زنیم" در آیه مذکور، به معنای "زنازاده" که فحش و دشنام  
است، سخنی نادرست و نارواست، زیرا این سخن بر خلاف  
فطرت پاک انسان است، و قرآن مجید هم در آیات دیگر،  
این حکم فطرت را در نفی دشنام دادن به مخالفان دین، به  
اثبات می رساند.

## مثال دوم:

نمونه دیگر از فتاوای مخالف فطرت، این است که برخی از فقها با استناد به روایتی ضعیف، بی آبرو کردن مخالفان را با بهتان و اتهامات ناروا تجویز کرده اند.

به عنوان نمونه، در کتاب "مکاسب محرّمة" ، هجاء و بدگویی به منظور بی آبرو کردن مؤمنین را به عنوان عملی حرام و نامشروع معرفی می کند، زیرا این عمل، ملازم با غیبت، عیب جویی، بدنام کردن و افشاگری از اسرار دیگران است و همه این موارد، از جمله محرّمات محسوب می شوند.

آنگاه، چنین می گوید:

"واحترز بالمؤمن عن المخالف؛ فاتّه یجوز هجوه لعدم احترامه".

یعنی: اینکه گفته شد هجاء مؤمنین جایز نیست، برای این است که هجاء غیر مؤمنین را شامل نشود. زیرا هجو کردن مخالف (یعنی: غیر شیعیان) جایز است، زیرا آنها احترامی ندارند.

این گروه از فقها، به حدیثی به شرح ذیل تمسک جسته اند:  
 "باهتوهم کیلا یطمعوا فی إضلالکم". (کتاب الکافی).

یعنی: با آنان (مخالفان بدعت گذار) مباحته کنید، تا در گمراه کردن شما طمع نکنند.

فقیهان یادشده، مباحته را به معنای "بُهتان زدن" معنا کرده اند و بر این اساس، هجو کردن و نسبت دادن تهمت ناروا به منظور بی آبرو کردن آن گروه از مخالفان را تجویز نموده اند.

در کتاب "مکاسب محرّمة" چنین آمده است:

"باهتوهم كيلا يطمعوا في إضلالكم" محمول على اتّهامهم  
 وسوء الظن بهم بما يحرم اتّهام المؤمن به، بأن يقال: لعله  
 زانٍ، أو سارق. و كذا إذا زاده ذكر ما ليس فيه من باب  
 المبالغة. ويحتمل إبقاؤه على ظاهره بتجويز الكذب عليهم  
 لأجل المصلحة، فإنّ مصلحة تنفير الخلق عنهم أقوى من  
 مفسدة الكذب.

يعنى: "حديث باهتوهم كيلا يطمعوا في أضلالكم بايد حمل  
 شود بر اتّهام زدن به آنان و نسبت دادن سوء ظن به ایشان  
 در خصوص چیزهایی که نسبت دادن آنها به مؤمنان حرام  
 است، مثلا گفته شود: شاید زناکار یا دزد باشد. همچنان،  
 اگر فراتر هم برود و اموری را از باب مبالغه به آن مخالفان  
 نسبت دهد که در آنان نیست. این احتمال هم وجود دارد  
 که حدیث مذکو بر ظاهرش باقی بماند، به این معنا که  
 نسبت دادن اتّهام دروغین هم به آنان تجویز شود به خاطر

مصلحت. زیرا مصلحت متنفر کردن مردم از آنان، از

مصلحت نسبت دروغین به آنان قوی تر است."

این در حالی است که جمع دیگری از فقیهان، کلمه "مباهته"

را به معنای مناظره بُهت آور که موجب حیرت و سردرگمی

مخالفان شود، تفسیر کرده اند، نه بُهتان و نسبت دادن

اتِّهامات دروغین به آنان.

حدیث ضعیف و نامعتبر دیگری که گروهی از فقیهان برای

اثبات جواز نسبت دادن هجو و بُهتان به مخالفان یادشده

به آن تمسک جسته اند، به این شرح است:

"فی روایة ابي حمزة عن ابي جعفر عليه السلام ، قال :

قلت له : إنّ بعض أصحابنا یفترون ویقذفون من

خالقهم ، فقال : الكفُّ عنهم أجمل. ثم قال لي : والله یا

أبا حمزة إنّ الناس کلّهم أولاد بغایا ما خلا شیعتنا. ثمّ

قال : نحن أصحاب الخمس ، وقد حرّمناه علی جمیع

الناس ما خلا شيعتنا". (وسائل الشيعة، جلد 11، باب 73  
از ابواب جهاد النفس).

یعنی: "ابو حمزه از امام باقر (ع) سؤال کرد: بعضی از  
اصحاب ما (شیعیان)، به مخالفان خود افتراء و تهمت  
ناروا می زنند. فرمود: اگر این کار را نکنند بهتر است.  
سپس فرمود: به خدا ای ابوحمزه! همه مردم اولاد حرام  
هستند مگر شیعیان ما، آنگاه فرمود: ما صاحبان خمس  
هستیم و آن را بر همه مردم حرام کردیم مگر شیعیان  
خود".

در صدر این حدیث نامعتبر، ترک نسبت دادن اتهامات  
دروغین و افترا زدن به مخالفان توصیه شده ولی تحریم  
نشده است، بلکه در ادامه، توجیهی نادرست برای عمل  
یادشده بیان گردیده است.

روشن است که این حدیث ادّعا شده، علاوه بر اینکه با مبانی فطرت پاک انسانی مخالف و مردود است، با قواعد کلیّ فقه شیعه که با روایات صحیح و معتبر پیامبر اسلام و اهل بیت آن حضرت (علیهم السلام) به اثبات می رسد نیز، ناسازگار می باشد.

به عنوان مثال، بر اساس قاعده کلیه فقهیه "الزام"، که مورد تأیید عموم فقهای شیعه است، غیر شیعیان را باید به لوازم فقه خودشان الزام کنیم. بنا بر این، اگر نکاح آنان در چهارچوب احکام فقهیه خودشان باشد، حمل بر صحّت می شود و نمی توان فرزندان آنان را اولاد حرام دانست.

بر اساس حکم فطرت پاک الهی انسان و بر مبنای قواعد مسلم فقهیه که از متن روایات صحیح اسلامی استنباط

می شوند، به خوبی معلوم می گردد که حدیثی که نسبت  
افتراء و هجو دروغین و اتهام ناروا به مخالفان شیعه را  
جایز می شمارد، حدیثی نادرست است که یا در سند آن  
دستکاری شده، و یا اینکه محتوای آن در طول تاریخ،  
تحریف گردیده است. روشن است که چنین حدیث  
نادرست و ضعیفی نمی تواند مبنای استنباط حکمی غیر  
اخلاقی و بر خلاف فطرت و حتی بر خلاف قواعد کلیه  
فقهیه شیعه باشد.

این بود نمونه هایی از احادیثی که برای اثبات جواز هجو  
کردن و نسبت دادن بیهتان ناروا به مخالفان، مورد تمسک  
جمعی از فقهاء قرار گرفته است.

پس از آنکه با استناد به آیات روشن قرآن و روایات  
صحیح و معتبر اسلامی، حجیت فطرت و احکام اخلاقی و



انسانی آن تبیین گردید، و همچنین، مخالفت فطرت پاک الهی انسان با دروغ و تهمت ناروا روشن شد، به خوبی معلوم می‌گردد که احادیث مورد ادّعی گروه مذکور، به دلیل ضعف سند و یا نادرستی و ناسازگاری متن آنها با حکم فطرت و آیات شریفه قرآن و روایات صحیح اسلامی، از درجه اعتبار ساقط است، و نمی‌توان برای اثبات مدّعی سخیفی مانند جواز دروغ و بُهتان به انسان‌های دیگر، به آنها تمسّک نمود.

## مثال سوم:

نمونه دیگر از دیدگاه‌های خلاف فطرت، تفسیر و برداشت برخی از مفسّران از آیه 34 از سوره "نساء" است، مبنی بر اینکه کلمه "ضرب" در این آیه بر اساس برداشت آنان، به معنای "کتک زدن" دانسته شده است.

در حالی کلمه "ضرب" لفظ مشترک است و در لغت عربی بیش از ده معنا دارد، نه یک معنای مورد ادّعای گروه یادشده. بنا بر این، تعیین یک معنای خاص از مجموعه معانی یک لفظ مشترک، نیازمند دلیل و قرینه است.

در اینجا لازم است قبل از شرح دلائل خویش مبنی بر ممنوع بودن کتک زدن همسر، نخست به شرح مفاهیم آیه یاد شده پردازیم و پاسخ معارضان را با دلیل و منطق صحیح بیان کنیم. آیه مذکور چنین می فرماید:

"الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله واللاتي تخافون نشوزهنّ فعظوهنّ و اهجروهنّ في المضاجع و اضربوهنّ فإنّ أطيعنكم فلا تبغوا عليهنّ سبيلا إنّ الله كان عليّا كبيرا".

یعنی: مردان ، پشتیبانان زنان هستند به آنچه که خداوند برخی از آن مردان را بر بعضی دیگر برتری داده و به آنچه که از اموال خویش می بخشند. پس زنان شایسته ، فروتن

و رازدار امور نهانی هستند به آنچه خداوند آن را نگاه داشته است. آن گروه از زنان را که از سرکشی آنان بیمناک هستید ، موعظه کنید و از آنان در خوابگاه ها دوری گزینید و به "ضرب" آنان اقدام کنید. پس هرگاه اطاعت کردند ، حق ستم کردن بر آنان ندارید . همانا خداوند ، بلند مرتبه و بزرگوار است.

برای توضیح مفاهیم واقعی این آیه ، توجه شما را به نکات ذیل جلب می کنیم:

### معنای قوَّامون

کلمه "قوَّام" یعنی کسی که قوام و اعتماد امری به او می باشد. به همین دلیل در علم لغت ، واژه مذکور را به معنای "المتکفل بالأمر" دانسته اند ؛ یعنی کسی که عهده دار کاری می باشد. از آنجا که وظیفه تأمین معاش و پشتیبانی مالی خانواده از نظر اسلام برعهده مردان است ، خداوند بزرگ در این آیه شریفه از قرآن ، مردان را به عنوان پشتیبانان زنان که مسئولیت تأمین هزینه زندگی اعضاء خانواده را بر عهده دارند ، معرفی فرموده است.

## معنای "نشوز" و سرکشی در این آیه چیست؟

مقصود از "نشوز" این است که زنی با زیر پا گذاشتن قوانین ، حقوق قانونی خانواده یا همسر خود را نقض کند و یا مرتکب خیانت به همسر خویش گردد.

## راه های جلوگیری از سرکشی

راه های ارائه شده در این آیه شریفه برای پیشگیری از سرکشی و زیر پا گذاشتن قوانین ، عبارتند از : موعظه و نصیحت ، کناره گیری از همسر در خوابگاه ، و "ضرب". مقصود از موعظه روشن است. اما دو مقوله دیگر یعنی "کناره گیری از همسر در خوابگاه" و "ضرب" ، نیاز به توضیح بیشتر دارد.

علامه طباطبایی در تفسیر "المیزان" بر آن است که مقصود از کناره گیری از همسر در خوابگاه این نیست که مرد از همسر خود جدا شود و خوابگاه او را به طور کلی ترک کند، بلکه مقصود این است که در عین اینکه با او باقی بماند اما در محل خواب، از او کناره گیری کند. به این صورت که از او روی بگرداند یا به نوعی بی اعتنایی کند.

برخی دیگر از مفسران، مقصود از این عبارت را انفصال و جدایی مرد از بستر همسر خود دانسته اند. بنا بر هردو دیدگاه، مقصود از جدایی در خوابگاه، انفصال آندو در دو محل زندگی و دو خانه جداگانه نیست، بلکه جدایی موقتی بستر آندو در یک خانه است.

منظور از "ضرب" در این آیه چیست؟

کلمه "ضرب" در لغت عرب دارای معانی متعددی است.

به عنوان مثال در کتاب "لسان العرب" می گوید:

"ویقال: فلان یضرب المجد ، أی: یکسبه ویطلبه".

در اینجا واژه "ضرب" به معنای بدست آوردن و طلب کردن یک چیز یا یک فرد است.

برای اثبات این معنا برای ضرب، به شعر "کمیت" که شاعر و ادیب معروف در زبان عربی می باشد استدلال شده که می گوید:

رحب الفناء اضطراب المجد رغبتہ

والمجد أنفع مضروب لمضطرب

در این بیت از شعر نیز، ضرب به معنای طلب کردن و بدست آوردن آمده، و مضروب به معنای مطلوب است.

همچنین، کلمه "ضرب" به معنای برقراری معاشرت جنسی بین دو زوج آمده است. به عنوان مثال، در لغتنامه "معجم المعانی الجامع" و دیگر معاجم لغت عرب، چنین می خوانیم:

"ضرب الفحل الناقاة: نکحها".

در این مثال، "ضرب" به معنای معاشرت جنسی دو جفت یا دو زوج آمده است.

علاوه بر معانی مذکور، کلمه "ضرب" ، به معنای جدا ساختن و دور ساختن از یکدیگر آمده است. در کتاب "لسان العرب" می گوید: "قال أبو عبيد: ضرب الدهر بيننا، أي: بعد ما بيننا". کلمه ضرب در این عبارت به معنای جدا ساختن از یکدیگر است.

در این سه نمونه از معانی، کلمه "ضرب" بدون حرف جرّ به کار رفته است. همانگونه که واژه "ضرب" در آیه 34 از

سوره "نساء" بدون واسطه حرف جرّ متعدّی گردیده است.

معانی دیگری نیز برای کلمه "ضرب" بیان شده، به نحوی که با حرف جرّ متعدّی گردیده است.

مثلاً در بخش دیگری از کتاب "لسان العرب"، واژه "ضرب" را به معنای بازداشتن و ممانعت هم دانسته است و چنین می گوید: "و يقال: ضربت فلانا عن فلان، أي: كفته عنه" یعنی: فلان شخص را از فلان شخص ضرب کردم، یعنی: او را از وی باز داشتم.

بنا بر آنچه بیان شد، واژه "ضرب"، معانی متعدّدی علاوه بر معنای "زدن" دارد. ما معتقد هستیم که ضرب در این آیه شریفه که از نظر شما گذشت، الزاما به معنای کتک زدن زنان نیست، بلکه می تواند به معنای رفتارهای اخلاقی مناسبی مانند موارد ذیل باشد:

- طلب کردن و بدست آوردن دل آنان با روشهای عاطفی،

- جدایی زن و شوهر در دو محلّ زندگی جداگانه برای مدّتی معیّن (بدون اجرای طلاق)،

- بازداشتن آنان از ارتکاب جرم با روشهای قانونی،

- و گرم تر ساختن روابط عاطفی و زناشویی.

روش اخیر، گرچه با یکی از معانی لغوی "ضرب" سازگار است، ولی ممکن است برای کسانی که تجربه ای در زمینه عوامل نارضایتی و نشوز و سرکشی همسران ندارند، مایه تعجّب باشد. اما با مطالعه و بررسی عوامل ناسازگاری میان زن و شوهر که گاهی به سرکشی همسر یا طلاق آنان می انجامد به خوبی روشن می گردد که یکی از علل مهمّ شاکی شدن همسر و یا سرکشی او این است که شوهرش به دلیل مشغولیت های زیاد و یا سردی مزاج، نیازهای عاطفی و جنسی همسر خود را برآورده نسازد. ادامه این بی توجهی، می تواند عواقب نامناسبی مانند نارضایتی، اعتراض و یا سرکشی همسر او را در پی داشته باشد. در چنین صورتی، راه حل صحیح این نیست که با زد و خورد و کتک زدن همسر با او برخورد شود، زیرا چنین عمل خشونت باری، تنفّر و خشم و انگیزه سرکشی را افزایش



می دهد، بلکه چه بسا با گرمتر شدن روابط عاطفی و معاشرتی آندو، نزاع و سرکشی همسر به نحو مطلوبی کاهش یابد و یا به طور کلی برطرف گردد.

در داستانی آموزنده، روایت شده است که همسر یکی از اصحاب رسول گرامی اسلام به نام "عثمان بن مظعون" با گله مندی و اعتراض به نزد پیامبر (ص) آمد و از سردی روابط و بی اعتنایی شوهرش به دلیل مشغولیت دائم به نماز و عبادات، شکایت کرد. رسول خدا (ص) عثمان بن مظعون را فرا خواندند و به او چنین فرمودند:

"لم يرسلني الله تعالى بالرهبانية ولكن بعثني بالحنيفيه

السهلة السمحة، أصوم وأصلي وأمس أهلي فمن أحبّ

فطرتي فيستنّ بسنتي ومن سنتي النكاح". (الكافي، ج 5).

یعنی: خداوند مرا برای رهبانیت نفرستاده است، ولكن مرا با دین حق گرا و آسان و کریمانه و بزرگوارانه مبعوث فرموده است. من هم روزه می گیرم و نماز می خوانم، و در عین حال، با همسرم معاشرت و ملامست دارم. هرفردی

فطرت مرا دوست دارد باید به سنّت من عمل کند، و از جمله سنّت من، نکاح است.

به هر حال، معانی مناسب دیگری غیر از کتک زدن برای "ضرب" بیان شده است که به چند نمونه آن اشاره کردیم.

آیا با وجود اینهمه معانی مناسب برای حل مشکل اختلاف خانوادگی میان زن و شوهر و پیشگیر از "نشوز" و سرکشی همسر، می توان گفت که معنای "ضرب" در این آیه فقط به معنا "کتک زدن همسر" است؟

با مراجعه به "فطرت"، به این نتیجه می رسیم که این برداشت ناصواب یعنی جواز کتک زدن همسر، از دیدگاه فطرت پاک الهی انسان، مردود است. زیرا:

اولاً: بر مبنای احکام فطری در بُعد "بینش"، کتک زدن همسر، نه تنها مشکل اختلاف خانوادگی و سرکشی زن را که ناشی از نارضایتی از شوهر است حل نمی کند، بلکه بر تراکم مشکلات و بحرانی شدن امور می افزاید. این عمل، بر خلاف عقلانیت فطری و حکمت است.

ثانیا: در بُعد "گرایش"، اجازه دادن به شوهر که یکی از دو طرف اختلاف است، مبنی بر اینکه به تشخیص خودش می تواند قضاوت یک طرفه انجام دهد و همسر خود را محکوم به "نشوز" و سرکشی تشخیص دهد و خودش هم حکم مجازات همسرش را به صورت کتک زدن اجرا کند، بر خلاف عدالت فطری و انصاف است.

علاوه بر حکم حکیمانه و عادلانه فطرت در دو بعد بینش و گرایش، مبنی بر جایز نبودن تنبیه بدنی و کتک زدن همسر، از مجموعه روایات اسلامی که در تفسیر آیه یاد شده بدست ما رسیده است نیز، چنین استنباط می شود که مقصود از "ضرب" در این آیه شریفه، تنبیه بدنی و کتک زدن نیست.

بر اساس روایاتی که مفسران بزرگ قرآن مانند طبرسی در مجمع البیان و علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در ذیل آیه مذکور از کتب معتبر روایی مانند "وسائل الشیعه" نقل کرده اند، امام جعفر صادق علیه السلام در تبیین "ضرب" می فرماید: "انه ضرب بالسواک". یعنی: "این

همان زدن با مسواک است". از این عبارت به خوبی روشن می‌گردد که منظور از ضرب در این آیه ، کتک زدن با مشت و لگد و یا شلاق و چماق نیست ؛ بلکه چیزی شبیه مزاح لطیفی است که چه بسا موجب بدست آوردن دل طرف مقابل می‌گردد.

همچنین، از پیامبر گرامی اسلام (ص) روایت شده است که در برابر کسی که از کتک زدن همسر سؤال می‌کند، با تعجب از کسانی که چنین رفتار ظالمانه و نادرستی را دارند می‌پرسد:

"كيف تعانق المرأة بيد ضربت بها؟". (وسائل الشیعه - جلد 15).

یعنی: چگونه همسر خود را با همان دستی که او را کتک زده ای در آغوش می‌گیری؟

از این عبارت پرمعنا ، به روشنی معلوم می‌گردد که رسول خدا که بیانگر احکام الهی اسلام است، با این سؤال و استفهام انکاری ، زدن و تنبیه بدنی همسر را توسط مردان به شدت تقبیح و محکوم می‌فرماید.

در جای دیگر ، پیامبر گرامی اسلام با اظهار شگفتی از رفتار برخی مردان که همسر خود را می زنند می فرماید: "أيضرب أحدكم المرأة ثم يظلّ يعانقها؟". (اصول کافی، جلد 5).

یعنی: آیا یکی از شما زن خود را کتک می زند و سپس با او معانقه می کند؟

در پرتو آنچه گذشت به خوبی روشن می گردد که بر اساس حکم فطرت، یک مرد در اختلاف خانوادگی و به مجرد احتمال تحقق سرکشی همسر خود، حق ندارد عملکرد همسر خویش را بر اساس سلیقه شخصی خودش از مصادیق "نشوز" بداند و مجازات و تنبیهی را برای او در نظر بگیرد و آنگاه به عنوان قاضی حکم مجازات صادر کند و سپس بر مبنای حکم یک طرفه و بی اساس خویش ، همسر خود را با کتک زدن، مجازات نماید.

## مثال چهارم:

نمونه دیگر از فتاوایی که با فطرت پاک الهی انسان، ناسازگار می باشد این است که برخی از فقها، غیر

مسلمانان را در حکم حیوانات دانسته اند و بر این اساس، نگاه کردن به عورت آنان را تجویز نموده اند! این گروه از فقیهان، به خبر واحدی که نه روایت "صحیح" است و نه "موثق"، بلکه از نظر خودشان آن را "حسنه" دانسته اند که ائصاف همه راویان آن به عدالت محرز نیست، و همچنین به روایتی که به "مرسله" بودن آن معترفند که سند آن مقطوع است، استدلال نموده اند.

به عنوان مثال، در کتاب "موسوعة الإمام الخوئي"، جزء 4، صفحه 322، در باب حرمت نظر به عورت مسلمان و غیر مسلمان، چنین می خوانیم:

"وأما بالإضافة إلى حرمة النظر إلى عورة الكافر ففيه كلام وخلاف، وقد ورد جوازه في روايتين وإن كان يحتمل اتحادهما إحداهما: حسنة ابن أبي عمير عن غير واحد عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «النظر

إلى عورة من ليس بمسلم مثل النظر إلى عورة الحمار".

(الوسائل 2: 35/ أبواب آداب الحمام ب 6 ح 1).

وثانيتها: مرسلّة الصدوق عن الصادق (عليه السلام)

أنه قال: «إنما أكره النظر إلى عورة المسلم، فأما النظر

إلى عورة من ليس بمسلم مثل النظر إلى عورة الحمار".

(الوسائل 2: 35/ أبواب آداب الحمام ب 6 ح 1).

وهما صريحتان في الجواز كما ترى، ولعل الوجه فيه أن

غير المسلم نازل عن الإنسانية وساقط عن الاحترام

فحالهم حال الحيوان، لأنهم كالأنعام بل هم أضل.

وهذا أعني القول بالجواز هو المحكي عن جماعة، وهو

ظاهر الوسائل والحدائق بل الصدوق أيضاً، لأن إيراد

الرواية في كتابه يكشف عن عمله على طبقها".

یعنی: "نسبت به حرمت نگاه به عورت کافر، اختلاف نظر وجود دارد، و جایز بودن آن در دو روایت آمده است (گرچه احتمال دارد آندو در حقیقت یک حدیث باشند). یکی از آندو، روایت حسنه ابن ابی عمیر، به نقل از چند نفر، به نقل از امام صادق (علیه السلام) است که چنین می گوید: نگاه به عورت غیر مسلمان مثل نگاه کردن به عورت اُلَاغ است.

روایت دوم هم مرسله صدوق است به نقل از امام صادق (علیه السلام) که می گوید: من از نگاه به عورت مسلمان کراهت دارم، اما نگاه به عورت غیر مسلمان، مثل نظر کردن به عورت خر است. این دو روایت در جواز نگاه به عورت غیر مسلمان، صراحت دارند. و شاید دلیلش هم این باشد که غیر مسلمان از انسانیت پایین می آید و از احترام ساقط می باشد، پس حال غیر مسلمانان حال حیوان است، زیرا آنان مثل چهارپایان هستند، بلکه از این



هم پست ترند. این سخن، یعنی قول به جواز نگاه کردن به عورت غیر مسلمانان، از جماعتی از فقها نقل شده است و ظاهر سخن صاحب وسائل، و صاحب حدائق، بلکه شیخ صدوق است، برای اینکه آوردن این روایت در کتاب او، کاشف از عمل او بر طبق آن است."

روشن است که فتوای یادشده، علاوه بر اینکه مستند به روایاتی ضعیف و بدون اعتبار است، از دیدگاه فطرت پاک الهی انسان، مردود و مطرود و موجب اشمئزاز طبع هر انسان حکیم و آزاده می باشد.

بسیاری از غیر مسلمانان، مخصوصا آنان که حقانیت اسلام برای آنان هنوز به اثبات نرسیده است و به آئین آسمانی خود عمل می کنند و اعمال صالح را به خوبی انجام می دهند و زندگانی سالمی بدون آزرده شدن دیگران

دارند، انسانهای فرهیخته ای هستند که قرآن مجید به مدح و ثنای آنان می پردازد و چنین می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ". (سورة البقرة: 62).

یعنی: آنان که ایمان آورده اند و آنان که از یهود و نصارا و صابئین، که به خدا و روز رستاخیز باور دارند و عمل صالح انجام می دهند، اجر و پاداش آنان نزد خداوند است، و هیچگونه ترس و اندوهی ندارند.

علاوه بر این، خداوند بزرگ، انسان بما هو انسان را مورد تکریم خود قرار داده و چنین می فرماید:

"وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ  
 مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا".  
 (سوره اسراء، آیه 70).

یعنی: ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا  
 حمل کردیم و از پاکیزه ها روزی آنان نمودیم و آنان را بر  
 بسیاری از آفریده های خود برتری بخشیدیم.

آیا با وجود اینهمه آیات و نشانه های الهی در بیان کرامت و  
 بزرگواری انسان ها که شامل غیر مسلمانان هم می شود،  
 می توان انسان های غیر مسلمان را به طور کلی در حدّ الأَغ  
 و حیوانات دیگر دانست؟

حاشا و کلاً.

همچنین، نگاه به عورت و شرمگاه دیگران از دیدگاه  
 اخلاق و ادب فطری انسان، امری منفور و مردود است، و

طبع سلیم انسان های مسلمان و غیر مسلمان نیز، از این

عمل، احساس شرمندگی و سرافکنندگی می نماید.

بر این اساس، قرآن مجید، ما را به خودداری از نگاه ناروا

فرمان می دهد و چنین می فرماید:

"قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ".

(سوره نور، آیه 30).

یعنی: ای پیامبر به اهل ایمان بگو: دیدگان خود را فرو

بندند، و شرمگاه خود را پوشیده و محفوظ نگاه دارند.

در صدر آیه شریفه مذکور، خدای بزرگ، اهل ایمان را از

نگاه های شرم آور، به طور کلی، منع می کند.

اینجاست که به ارزش کلام امیر مؤمنان (علیه السلام)

در توصیف فطرت پاک الهی انسان و اصالت آن در فهم

بهتر احکام و قوانین الهی پی می بریم که در باره عقل

فطری، به نقل از رسول گرامی اسلام چنین می فرماید:

"فیعق فی قلب هذا الانسان نور، فیفهم الفریضة و

السنة، والجید والرديء، ألا ومثل العقل فی القلب كمثل

السراج فی وسط البیت". (اصول کافی جلد 1).

یعنی: در قلب انسان، نوری قرار می گیرد که در پرتو آن،

فریضه و سنت را می فهمد، و خوبی را از بدی تشخیص

می دهد. آگاه باشید! مثل عقل در قلب، مانند چراغ است

در میان خانه.

\*\*\*\*\*

## بررسی روایات "طینت"

در کتب احادیث اسلامی، روایات متعددی آورده شده است که در باره طینت انسان ها سخن می گوید. مفاد برخی از آن احادیث، بیان تفاوت میان طینت مؤمنان و کافران است، که می تواند انگیزه اختلاف انسان ها در سعادت یا شقاوت آنها گردد.

در اینجا برای روشن شدن کمّ و کیف این احادیث و صحّت و سقم آنها، ابتداءً معنای لغوی و اصطلاحی طینت را بیان می کنیم، سپس به نقل احادیث یادشده از منابع مختلف آن می پردازیم، و نسبت میان مفاد این روایات نقل شده را - بر فرض صحّت آنها - با موضوع فطرت، توضیح می دهیم.

## معنای لغوی طینت

کلمه طینت در معجم های عربی به معانی مختلفی مانند

موارد ذیل آمده است:

- قطعه ای از گِل، و خاکی که با آب مخلوط شده باشد،
- طبع،
- طبیعت،
- خلقت،
- معدن،
- جِبَلَّت،
- سرشت،
- خمیره،
- نهاد،
- شیمه

## معنای اصطلاحی طینت

سخنان گوناگونی در باره معنای اصطلاحی طینت بیان شده

است.

بعضی از اندیشوران، طینت را به معنای "گوهری که نفس انسان از آن آفریده شده است"، دانسته اند.

برخی دیگر با تعبیری مشابه، آن را به معنای "هیولی و ماده نخستین خلقت آدمی"، قلمداد کرده اند.

هنچنین طینت، به معنای "شاکله وجودی انسان" نیز، آمده است.

## روایات طینت

قبل از بیان احادیث طینت، به این نکته اشاره می‌کنیم که گرچه تعداد روایات در این باب، زیاد است، ولی سند بسیاری از آنها ضعیف، و متن بسیاری دیگر از روایات یادشده مضطرب و مجمل است، و مفاد محتوای کثیری از احادیث مذکور، با اصول و قواعد اعتقادات اسلامی، ناسازگار می‌باشد.



از اینرو، گروهی از بزرگان فقه و حدیث، به ضعف احادیث طینت، اذعان کرده اند.

**حدیث 1.** "عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

(ع) وَمَعِيَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ

رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي لَأَغْتَمُّ وَأَحْزَنُ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَعْرِفَ لِدَلِكِ سَبَبًا

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): إِنَّ ذَلِكَ الْحَزْنَ وَالْفَرَحَ يَصِلُ إِلَيْكُمْ

مِنَّا لِأَنَّا إِذَا دَخَلْنَا عَلَيْنَا حُزْنٌ أَوْ سُرُورٌ كَانَ ذَلِكَ دَاخِلًا

عَلَيْكُمْ لِأَنَّا وَإِيَّاكُمْ مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَجَعَلْنَا وَطِينَتَنَا وَ

طِينَتَكُمْ وَاحِدَةً وَلَوْ تَرَكْتُمْ طِينَتَكُمْ كَمَا أَخَذْتُمْ لَكُنَّا وَأَنْتُمْ

سَوَاءٌ وَلَكِنْ مُزِجَتْ طِينَتُكُمْ بِطِينَةِ أَعْدَائِكُمْ فَلَوْلَا ذَلِكَ مَا

أَذُنَبْتُمْ ذَنْبًا أَبَدًا". (علل الشرايع ج ۱).

یعنی: "ابوبصیر می گوید: بر امام صادق (ع) وارد شدم و

مرد دیگری از یاران ما هم با من بود. به آن حضرت گفتم:

فدایت شوم، ای فرزند رسول خدا، من بعضی از اوقات،  
غمگین و محزون می شوم بدون اینکه سبب آن را بدانم. آن  
حضرت فرمود: این حزن و اندوه و یا خوشحالی از ما به  
شما می رسد. زیرا اگر غم یا شادی به ما برسد، به شما نیز  
می رسد. برای اینکه ما و شما از نور خدای عزّ و جلّ  
هستیم. خداوند ما و طینت ما و طینت شما را یکی قرار  
داده است. اگر طینت شما همانگونه که بود باقی می ماند و  
تغییر نمی کرد، ما با شما یکی بودیم، ولی طینت شما با  
طینت دشمنان شما مخلوط شده است. اگر چنین نشده  
بود، هرگز حتی یک گناه هم از شما سر نمی زد."

مفاد این حدیث این است که طینت و سرشت امامان  
معصوم علیهم السلام از نور خدا بوده و به این دلیل،  
معصوم از گناه هستند، و طینت شیعیان هم در اصل از  
همان نور الهی بوده و اگر به همان حالت اصلی و اولیه باقی

می ماند، آنها هم معصوم از گناه بودند، ولی از آنجا که در طول زمان با طینت و سرشت دشمنان شیعه مخلوط شده است، مقام عصمت از گناه را از دست داده اند و ممکن است مرتکب معصیت شوند.

از آنجا که این سخن، با آیات و روایاتی که همه انسان ها را در فطرت الهی به صورت یکسان قلمداد می نماید، ناسازگار است، بسیاری از بزرگان اسلام و تشیّع، آن را مردود دانسته اند و احادیثی از این قبیل را ساخته و پرداخته غالیان به شمار آورده اند.

قرآن مجید، با صراحت می فرماید: "فطرة الله التي فطر الناس عليها". یعنی فطرت الهی که خداوند همه آدمیان را بر اساس آن سرشته و آفریده است.

امام صادق (ع) نیز در حدیثی که شیخ کلینی و شیخ صدوق روایت کرده اند، چنین می‌فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ النَّاسَ كُلَّهُمْ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَهُمْ عَلَيْهَا".

یعنی: خدای عزّ و جلّ، همه انسان‌ها را بر اساس همان فطرتی که آنان را بر اساس آن ابداع فرموده، آفریده است.

حدیث 2- عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ

خَلَقَ النَّبِيِّينَ مِنْ طِينَةِ عَلِيِّينَ قُلُوبَهُمْ وَأَبْدَانَهُمْ وَخَلَقَ

قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ

ذَلِكَ وَخَلَقَ الْكُفَّارَ مِنْ طِينَةِ سَجِينِ قُلُوبِهِمْ وَأَبْدَانَهُمْ

فَخَلَطَ الطِّينَتَيْنِ فَمِنْ هَذَا يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَيَلِدُ الْكَافِرُ

الْمُؤْمِنَ وَمِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنُ السَّيِّئَةَ وَمِنْ هَاهُنَا

يُصِيبُ الْكَافِرُ الْحَسَنَةَ فَقُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ تَحْنُ إِلَى مَا خُلِقُوا

مِنْهُ وَ قُلُوبُ الْكَافِرِينَ تَحِنُّ إِلَىٰ مَا خُلِقُوا مِنْهُ. (الكافی،

نوشته شیخ کلینی، ج 1، و کتاب الإختصاص، نوشته شیخ

مفید، ص 24).

یعنی: "امام سجاد(ع) فرمود: «خداوند، دل‌ها و بدن‌های

پیامبران را از طینت علیین آفرید و دل‌های مؤمنان را هم از

آن طینت خلق فرمود و بدن‌های مؤمنان را از غیر آن آفرید.

و دل‌ها و بدن‌های کافران را از طینت سجّین آفرید؛ آن‌گاه

این دو طینت را مخلوط ساخت؛ از اینرو، گاهی از مؤمن،

کافر متولد شود و گاهی از کافر، مؤمن به دنیا می‌آید، و به

این جهت، مؤمن به گناه و بدی، و کافر به ثواب و نیکی

می‌رسد؛ پس دل‌های مؤمنان به آنچه از آن آفریده شده‌اند

گرایش دارد و دل‌های کافران نیز به آنچه از آن سرشته

شده‌اند متمایل است".

گرچه مفاد این روایت با مبدأ اختیار انسان در تعارض نیست، زیرا تمایل آدمی به خمیره خود که در این حدیث آمده است، به معنای مجبور شدن و الزام او به متابعت از مقتضای آن نمی باشد، ولی صرف نسبت دادن تبعیض در آفرینش سرشت انسان ها، با عدل الهی و دلائل اشتراک همه انسان ها در برخورداری از فطر پاک الهی، سازگاری ندارد.

این بود نمونه هایی از احادیث "طینت".

در برابر این روایات، برخی از اندیشمندان اسلامی، بدلیل ضعف سند بسیاری از آنها و مخالفت مضامین آنها با عدل الهی و یا اصل اختیار انسان در تعیین سرنوشت خود، روایات یادشده را به طور کلی به عنوان احادیث جعلی رد کرده اند و ساخته و پرداخته اهل غُلُو دانسته اند.

گروه دوم، روایات یادشده را پذیرفته اند و در عین حال، به توجیه و تأویل آنها همّت گماشته اند و نیز، به مجمل بودن یا صعوبت و غیر قابل فهم بودن مفاد آنها اذعان نموده اند. گروه سوم، احایث طینت را با همان ظواهر محتوایی و بدون تأویل و حمل بر معانی مجازی دیگر، به صورت درست، قبول کرده اند.

روشن است که نوع معانی ظاهری روایات یادشده، با بسیاری از مسلّمات عقائد اسلامی و شیعی، و ادلّه روشنی که اشتراک همه انسان ها را در برخورداری از فطرت پاک الهی به اثبات می رساند، تناسب و سازگاری کامل ندارد و قابل قبول نمی باشد.

\*\*\*\*\*